

## از مبارزات خواهر امیر کابل تا شجاعت زوجه میر هزاره از فداکاری تا وفاداری بی بی مکاری زوجه امین الملک

در این اواخر کتاب بسیار مهم و پراز اسناد و مدارک تاریخی در ارتباط به تجاوز اول انگلیس بر افغانستان و فرجام این تجاوز زیر فرنام «زندگی امیر دوست محمدخان» نوشته موهن لال کشمیری (ترجمه دکتور سیدخلیل الله هاشمیان)، در دسترس نگارنده قرار گرفت که معرفی مفصل آن را در سایت «افغان - جرمن - آنالین» میتوان دید، و اما از مزیت‌های این کتاب، یادآوری از دلیری و شجاعت و فداکاری سه شیرزن افغان است، که کارنامه‌های هر یکی از آن‌ها میتواند درس بزرگی برای سایر زنان افغان باشد و تا کنون در تاریخ‌های کشور ما نا شناخته مانده اند.

از این سه شیرزن شجاع و با شهامت، یکی خواهر امیر دوست محمدخان، خانم سردار عبدالرحیم، مشهور به مادر مددخان بود که هنگام تجاوز انگلیسها بر کشور خانه به خانه رؤسای با رسوخ کابل و کوه‌دامن و کوهستان و پروان میرفت و آنها را به قرآن سوگند میداد و برای مقابله با انگلیسها و راندن آنان از کشور تحریک و تحریص میکرد. و دیگری دختر زعیب دایزنگی، خانم یزدانبخش میر هزاره بهسود بود و سومین زن، بی بی مکاری، خانم امین الملک بود که مرگ را بر تسلیمی در برابر هوس شهزاده جهانگیر پسر کامران ترجیح داد و تا آنجا محبوب و زیانزد مردم کابل شده بود که پس از مرگ شوهرش امیر دوست محمدخان از او خواستگاری کرد، مگر حاضر نشد با امیر ازدواج کند و امیر به زور با او عقد بست ولی موفق نشد او را تصاحب کند و سرانجام امیر مجبور شد بی بی مکاری را طلاق بدهد و آزادش کند.

بقول موهن لال، مادر مدد خان وقتی بخانه منتفذن میرفت، چادر می انداخت و آنها را به حمایت از برادر خود تشویق میکرد. او علاوه میکند که «از زبان کسان نزدیک اوشنیده ام که بعد از حمله امیر به بامیان و شکست او در آنجا، این زن شب و روز بخانه سران کوهستان میرود، قرآن را در میان میگذازد و بلباس آنها گره میزند و حمایت و همکاری آنها را برای برادرش کمای میکند. در بین افغانها گره انداختن بدامن مردان وسیله موثر است برای جلب حمایت و ترحم آنها که به اساس عنعنه ملی رد شده نمیتواند، خصوصاً که توسط زنی سرشناس صورت بگیرد. وقتی از این موضوع خبر شدم، بااساس شناخت سابقی که با میردرویش (برادر میر مسجدی خان) داشتم برایش نوشتم و سفارش کردم که از بغاوت دست بکشد و پشاه شجاع بیعت نماید.» (ص ۲۷۵، ج ۲)

موهن لال جای دیگری مینویسد: «این زن که اکنون بیوه است و به نام مادر مددخان یاد میشود، به برادر خود امیر کابل شباهت دارد و زنی است متهور و فعال. هنگامی که تمام افراد فامیل امیر زندانی [و بعد] به هندوستان اعزام شدند، این زن به هروسيله ممکن دست زد تا اولیای انگلیس را راضی بسازد که همراه خواهرش (ظاهراً مادر عبدالرشید خاین، خانم عبدالامین خان توبچی باشی \_ س) در کابل بماند. مشارالیها میدانست که گرچه برادرش در ترکستان بسر می برد، عاقبت عودت خواهد کرد و آنوقت قیام ملی در کشور صورت خواهد گرفت. به این منظور او شخصاً بمنزل هریک از سران قومی میرفت و آنها را تحریک به قیام برضد انگلیس مینمود. و هنگامی که امیر دوباره خود را به میدان جنگ رساند و با سپاه ما در بامیان و کوهستان می جنگید، مشارالیها شب و روز آرام نداشت و از یک قریه به قریه دیگر میرفت و رئیس محل را با شفاعت بقرانی که در دست داشت تحریک ب جنگ و قیام ملی و حمایت از برادرش امیر المؤمنین میکرد. هنگامی که امیر تسلیم شد، مشارالیها بسیار ماهرانه بجلال آباد گریخت و باوجود تعقیب و مراقبت ما (انگلیسها)، خود را بنحوی به پشاور رسانید.» (ص ۱۸۵ - ۱۸۶، ج ۱)

### شجاعت زوجه میر هزاره:

زن دیگری که از شجاعت و هوشیاری آن موهن لال یاد میکند، زوجه یزدان بخش میر هزاره بهسود است. یزدان بخش پسر کوچک میرولی بیگ مسکونه کارزار بود که از طرف یک خان محلی دیگر به قتل رسیده بود و برادر بزرگش موسوم به میر محمد شاه برجای پدر رئیس قوم هزاره شد. بعدها یزدانبخش نیروی گرد آورد و بر قاتل پدر حمله کرد و او را دستگیر و به انتقام خون پدرش سر برید و سپس برادر بزرگ را نیز مغلوب ساخت و خود زعیب قوم هزاره گردید. از آن پس هر قدر بر قدرت یزدانبخش افزوده میشد، باعث ناراحتی امیر کابل میگردد. امیر دوست محمدخان از طریق غلام خانه (سپاه قزلباش که از لحاظ مذهبی با میر یزدانبخش همدلی داشتند) سعی نمود تا روابط خود را با میر هزاره تحکیم ببخشد و لهذا با امضای خود در ورق قران از او دعوت نمود به کابل برای ملاقات امیر بیاید. امیر این دعوت نامه را توسط افراد سرشناس اهل تشیع کابل به میر یزدانبخش فرستاد.

گفته میشود وقتی پیام امیر به میر هزاره در بهسود رسید، به نحوی که مصونیت او از جانب هممذهبان خودش تضمین شده بود، امیر تصمیم گرفت بدربار کابل برود، اما زوجه او که دختر زعیب دایزنگی بود، شوهر را از رفتن به کابل بر حذر داشت. موهن لال مینویسد: «این زن دارای صفات خارق العاده بود و هم قدرت و دسترسی عجیبی در

پیشگویی و اقعاعات آینده داشت. مشارالیهها بعضی اوقات کالای مردانه می پوشید که مجهز با شمشیر و سپر، تیر و کمان، نیزه و خنجر و هم تفنگ فنیله ای بود و همراه شوهر خود به میدان جنگ میرفت و در پهلوی او در جنگ سهم میگرفت، و بدریافت افتخارات نایل میگردد. این زن بداخل خانه بشوهر خود خدمت، راحت و مشورت تقدیم میکرد، اما در میدان جنگ دشمنان او را میکشت. مشارالیهها نسبت به شوهر با ارتباط مشکوک بودن بصدافت و راستی افغانها هوشیارتر بود و همیشه او را مشوره میداد تا بالای افغانها اعتماد نکند و خود را بدسترس آنها قرار ندهد، ولی این بار مشارالیهها موفق نگردید شوهرش دعوت امیررارد کند یا مانع رفتن او بکابل شود. لهذا با شجاعت معمول لباس و سلاح در برکرد و مثل یک سپاهی دلیر به معیت شوهر خود روانه کابل شد.

امیر دوست محمدخان از میر هزاره در کابل بخوبی استقبال کرد، اما بزودی ... مهمانان خود را اسیر ساخت. امیر دوست محمدخان میخواست میر هزاره را بدون فوت وقت بکشد، اما اسیر هوشیار و دراک بخوبی میدانست که زرو طلا یگانه وسیله ایست برای زایل ساختن حرص و آز امیر. میر هزاره مبلغ یک لک روپیه به امیر پیشنهاد کرد، بشرطی که فوراً رها گردد تا بقلمرو خود رفته این پول را از مردم خود جمع آوری کند. تا آنوقت اهل تشیع کابل تضمین این پرداخت را خواهند کرد.

امیر که همیشه بطور ستمگرانه در طلب و تقاضا [ی پول] می بود، امر اعدام امیر هزاره را فسخ نمود تا پول موعود تحصیل شده بتواند. هنگامی که ترتیبات مقتضی برای بدست آوردن تضمین غلام بارتباط تادیه پول موعود براه افتیده بود، اسیر مذکور یعنی میر هزاره از زندان امیر فرار کرد. وقتی امیر دوست محمدخان از این خبر اطلاع یافت، خشم و غضب و مایوسیت او انتها نداشت، اما زوجه دلیر میر هزاره را هنوز در تصرف داشت و مشارالیهها را دربار خود احضار نموده بشدت سرزنش کرد. هزاره خوش صورت، در دربار روی خود را بجانب امیر گشتانده با صدای قهرمانانه گفت: «اوپسر سرفراز خان! آیا شرم نداری که خود را بیک زن برابر میبازی؟» با شنیدن صدای این زن امیر و درباریان سرهای خود را پایین انداخته احساس خجالت نمودند. درباریان امیر شجاعت و روحیه این زن را ستوده به امیر گفتند، مصلحت میدانند این زن شکنجه و عذاب شود. امیر که از خشم نشسته بود متوجه وضع شده موافقت کرد تا مشارالیهها را در حفاظت اهل تشیع قرار دهد، چونکه آنها به مقایسه گارد امیر رفتار بهتر با زوجه میر هزاره میکردند. آنگاه این زن بناحیه اهل تشیع در چنداول برده شد.

بعد از چندی زن موصوفه درحالی که لباس مردانه و سلاح بتن داشت، بسواری اسپ از کابل فرار ورهسپار کوه های بلند و پر برف هزاره جات گردید. امیر بزودی از فرار مشارالیهها خبر شد و یک گروه سواره نظام رامامور ساخت تا او را دستگیر کنند. سپاهیان امیر او را در یک حلقه بگیر آوردند (محاصره کردند)، اما این زن موفق گردید با فیر تفنگ و تفنگچه بطرف سپاهیان، آنها را از خود دور سازد. تک و توک متقابل دوام داشت و بعضی اوقات آرام میشد تا که او فرصت یافت از طریق دره ها بقلمرو هزاره جات برسد، آنگاه سپاهیان امیر مجبور شدند دست خالی بکابل برگردند، البته با احساس عمیق خجالت که نتوانسته بودند یک زن را دستگیر نمایند. زن دلیر در عین زمان نزد شوهر خود رسید و با تجلیل و احساسات عالی مردم هزاره مواجه گردید. معهذرا زعیم هزاره بمقابل امیر کابل هیچ عمل و نیت سوء نشان نداد و هرگز با اعمال غضب و اضافه ستانی و ظلم امیر که بالای نواحی دیگر هزاره جات تطبیق میشد، مداخله ننمود. علاوه مالیات قلمرو خود را بوقت معین بامیر می پرداخت، ولی در عین زمان به اعمار قلعه بسیار مستحکم در یک موضع کوهستانی پرداخت و غله جات و سلاح کافی در آنجا ذخیره نمود تا در وقت ضرورت پناهنگاه محفوظ برای او باشد.» (ص ۱۸۹\_ ۱۹۱) بقول موهن لال بالاخره در سال ۱۸۳۲ میلادی میر هزاره توسط حاجی خان کاکروالی بامیان دستگیر و بقتل رسید. (همان، ص ۱۹۵)

#### «بی بی مکارمی» و فداکاری او نسبت به شوهرش:

بی بی مکارمی از زنان با عصمت و باشهامت کابل و بسیار خوش صورت و مقبول و خانم سردار رحیم خان امین الملک بود. داستانی در وفاداری و فداکاری او را موهن لال حکایت میکند که ظاهراً مربوط به سالهای ۱۸۲۰ و زمان سلطنت شاه محمود سدوزائی است. موهن لال میگوید: بی بی مکارمی چنان از حسن و زیبایی و عفت و عصمت زنانه برخوردار و زیانزد عام و خاص بود که شهزاده جهانگیر پسر شهزاده کامران نادیده عاشق او شده بود. اتفاقاً امین الملک در زندان کامران در قندهار بود و در غیاب او، شهزاده در کابل از طریق پیشکش کردن پول و هدایای فراوان به او، عشق و دوستی خود را نسبت به او ابراز کرد، مگر این زن همه هدایا و پول شهزاده را رد کرد و عشق شهزاده را نپذیرفت. شهزاده چون دید با پول و زر نمیتوان محبت این زن را نسبت بخود جلب کند، تصمیم گرفت او را با زور اخطاف و تصاحب نماید و بنابراین به افراد مسلح خود دستور داد تا به منزلش رفته وی را به زور بیرون بیاورند. وقتی بی بی مکارمی از تصمیم شهزاده مطلع شد، برای اینکه عزت شوهر و عصمت خود را از دست درازی شهزاده حفظ کرده باشد، بدون اینکه از موضوع به اعضای فامیل خبر بدهد، از خانه بیرون شد و خود را در چاهی در آن حوالی انداخت تا برزنده او کسی دست نیابد، الا برجسدش. وقتی بی بی مکارمی خود را در چاه انداخت و سرو صورت زیبایش در دیوارهای چاه بشدت ضربه دید، اتفاقاً چاه آب نداشت و متوجه شد که ته آن از خس و خاشاک انباشته است. مردی تاجراز همسایه ها این صحنه را از بام منزل خود دید، ولی به افراد شهزاده که به

منزل بی بی مکاری داخل شده او رامی پالیدند چیزی نگفت و خاموش ماند. پس از آنکه افراد شهزاده از پیدا کردن زن در منزل خودش و منازل همسایه ها مایوس شدند و واپس رفتند، مرد همسایه شبانه مقدار پوشاک و نان و آب در سطلی نهاد و بر سر چاه رفت و آن را در چاه فروبرد تا آن زن از آن استفاده کند. این کار هفته ها دوام یافت. از سوی دیگر شوهر بی بی مکاری نیز در زندان از سوء نیت شهزاده نسبت به خانم خود مطلع شد، پس در بدل پرداخت دولک روپیه به شاهزاده کامران خود را از زندان رها ساخت و راهی کابل گردید. از این سو هم تاجر مرد همسایه بی بی مکاری را از چاه بیرون آورد و شبانه از شهر بیرون برد و بسواری اسپ بسوی قندهار شتافت. بعد از دو نیم شبانه روز تاختن ناگاه در وسط راه با شوهرش سردار رحیم امین الملک برخوردند، هر دو از خوشحالی همدیگر را در آغوش کشیدند و امین الملک پادشاه بزرگی به تاجر نیز بخشید و هر دو بکابل بازگشتند.

رُخ دیگر زندگی این زن نیز شنیدنی است: موهن لال میگوید، بعد از فوت شوهر بی بی مکاری، امیر دوست محمد خان از او خواستگاری نمود، اما این زن راضی به ازدواج با امیر نگردید و امیر که تصور میکرد از هرزنی که خواستگاری کند بدون مخالفت به نکاح با امیر راضی خواهد شد، سخت برآشفته و به آغا حسین مصاحب خود دستور داد بی بی مکاری را بزور از خانه اش به بالا حصار بیاورد تا قاضی او را به عقد امیر درآورد و رسماً زوجه امیر بشود. این دستور در حق بی بی مکاری اجرا شد و ملا و قاضی نیز حاضر گردیدند تا بی بی مکاری را برای امیر نکاح ببندند، اما گریه و نوحه بی بی مکاری در حضور قاضی گواه عدم رضائیت او بود و حضار را سخت متأثر کرد. بعد از مراسم عقد، بی بی مکاری باز هم میگریست و با گریه نفرت خود را از این عمل ابراز میداشت. هنگامی که امیر به اطاق خواب او داخل شد بی بی مکاری باز هم میگریست و وقتی با امیر رو برو شد برای امیر گفت که او نمیتواند محبتها و عشق و نیکی های شوهرش را فراموش کند و بسیار شرم است که امیر میخواهد با زور و جبر عشق و علاقه او را نسبت به خود جلب نماید و اگر بخواهد به او دست بزند، باز هری ک همراه دارد خود را خواهد کشت.

نصایح و ابراز محبت امیر نیز مانع گریه و شیون و سرکشی بی بی مکاری نشد و چون امیر دید که عروس از عزمش برنمیگردد و دست از گریه و شیون برنمیدارد از اطاقش بیرون رفت و منتظر فرصت دیگر ماند، اما هر وقتی که امیر به دیدن این زن میرفت، او با گریه و ندبه امیر را از خود منصرف میساخت، باری بی بی مکاری به امیر گفت: حاضر است تمام زیورات و ثروت و جایداد خود را به امیر بدهد بشرطی که امیر از او دست بردار شود، این را گفته یراق و زیورات خود را همراه کنیز خوش صورتی که داشت درخانه رها کرد و خود از اطاق خارج گردید. امیر هم که دید این زن رام شدنی نیست، و نمیتواند محبت و علاقه او را نسبت بخود جلب کند، چند ماه دیگر هم او را در حرم سرا نگهداشت و بعد او را رخصت کرد که دوباره بخانه و زندگی قبلی اش برگردد، اما بقول موهن لال امیر ثروتش را از وی گرفت. موهن لال میگوید: این زن اصلاً کشمیری است و اکنون هم در کابل از شهرت و محبوبیت فوالعاده برخوردار است. موهن لال از قول امیر دوست خان مینویسد که: علت تمام جنگ ها در افغانستان سه چیز است که با حرف "ز" شروع میشود: «زن»، «زر» و «زمین». ( دیده شود، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۷ ) این داستان در میان کابلیان روایت نمیشود ورنه مرحوم غبار از آوردن آن دریغ نمیکرد. شاید موهن لال آنرا بخاطر اینکه از کشمیر بوده برای خوش ساختن اولیای انگلیس و بدنام کردن امیر و دیگر رجال افغانی جعل کرده باشد. در هر حال نام بی بی مکاری در جمله زنان امیر دوست محمدخان در جدول خاص شجره زنان امیر درج است.

پایان